

## واقع‌گرایی در داستان‌های

# جلال آل احمد

### مقدمه

جلال آل احمد زندگی‌ای پر از فراز و فرود داشته است. او از وقتی که خود را شناخت و دوران دبیرستان را تمام کرد، ماجراجویی‌های خود را در عرصه زندگی و فکر و اندیشه شروع کرد. او در عین شجاعت، سری پرشور داشت و در پی یافتن راه درست، هیچ‌گاه از حرکت نایستاد. جلال زندگی خود را برای آزادی و رهایی کشور از دیکتاتوری شاهنشاهی صرف کرد و تهدیدها و مشکلات این راه را تحمل کرد. به همین دلایل، سراسر آثار ادبی جلال آل احمد انباشته از شواهد تاریخی و الهام از زندگی شخصی اوست. البته این اصلی کلی است که همه نویسندگان بن‌مایه کارهای خود را از زندگی و اجتماعشان می‌گیرند و گاهی آثار برجسته بشری، قابل تطبیق بر تاریخ کشور و یا زندگی شخصی نویسنده است. جنگ و صلح، بلندی‌های کلیمانجارو و بینوایان، را از میان آثار غیرایرانی به عنوان نمونه می‌توانیم ذکر کنیم. اما الهام و برداشت از تاریخ و زندگی شخصی، در آثار بعضی از نویسندگان، چون جلال آل احمد، برجستگی بیشتری دارد. نویسندگان متعهد همواره در بطن وقایع اجتماع خود حضور داشته‌اند و فعالانه رویدادهای مرتبط با کشور و مردم خود را پیگیری کرده‌اند. آثار جلال، نمایی کلی از عصر او را به نمایش می‌گذارد و یکی از منابع خوب برای تحقیق در تاریخ سیاسی و اوضاع اجتماعی عصر کنونی است. آثار جلال از شواهد تاریخی انباشته‌اند و هر ده کتاب داستانی جلال به دلیل همین

### رمضان یاققی\*

### چکیده

جلال آل احمد نویسنده‌ای مطرح و اثرگذار در ادبیات معاصر ایران است و به دلیل ویژگی‌های فردی و شرایط اجتماعی عصر او، از افرادی است که بحث‌ها و جدل‌های فراوانی را درباره خود باعث شده است.

از ویژگی‌های مهم آثار جلال این است که بیش از آنکه ویژگی‌های ادبی و داستانی داشته باشند، ویژگی تاریخی و مستند بودن دارند و به همین دلیل، تاریخ و فرهنگ دوران جلال را می‌توان در آثار او خواند و دریافت. در تحقیق پیش رو سعی شده است با مطالعه دقیق آثار ادبی جلال آل احمد، مراجعه به نقدهای منتشرشده از آثار او، مطالعه و فیش‌برداری از کتاب‌های تاریخی و زندگینامه‌های جلال آل احمد، تصویری از اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دوران این نویسنده نام‌آشنای ادبیات معاصر، با توجه به دو اثر ادبی او، دید و بازدید و از رنجی که می‌بریم، ارائه شود.

**واژه‌های کلیدی:** جلال آل احمد، ادبیات معاصر، واقع‌گرایی، داستان.

برون‌گرایی و التزام به شرایط تاریخی و اجتماعی، برای خوانندگان همهٔ اعصار جالب و قابل توجهند.

«راز موفقیت و مقبولیت جلال آل‌احمد در سال‌های دههٔ ۳۰ و ۴۰ این بود که شیوهٔ داستان‌نویسی بوف‌کوری و افسانه‌ای و تخیلی همه را خسته و آزرده کرده بود و در این میان، عمل‌گرایی آل‌احمد و احساس مسئولیتی که وی نسبت به جامعه در آثارش منعکس می‌کرد، تنها ندایی بود که مردم خسته و مأیوس، سر به سویش برمی‌گرداندند» (میرزایی، ۱۳۸۰: ۲۵).

در مقالهٔ حاضر دو اثر ادبی جلال، دید و بازدید و از رنجی که می‌بریم، از جنبهٔ تأثیراتی که از واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی پذیرفته‌اند، بررسی می‌شوند.

تاکنون ده اثر ادبی، شامل مجموعه داستان کوتاه، داستان بلند، و رمان، از جلال منتشر شده است که این مجموعه‌ها را خود جلال تنظیم کرده است (هرچند دو عنوان آخر بعد درگذشت او به چاپ رسید). گزیده‌ها و مجموعه‌های دیگری هم از آثار جلال بعد از او به چاپ رسیده است که غالباً از همین مجموعهٔ ده‌تایی سود برده‌اند.

در این مقاله، ابتدا خلاصهٔ داستان را می‌آوریم و سپس نقدی مختصر از آن ارائه می‌دهیم و در بخش سوم، که نام «واقعیت‌ها» را بر آن نهاده‌ایم، تأثیراتی را که از دنیای واقعیت در اثر منعکس شده است، بررسی می‌کنیم.

آثار ادبی جلال به ترتیب زمان انتشار عبارتند از: ۱. دید و بازدید (۱۳۳۴)؛ ۲. از رنجی که می‌بریم (۱۳۲۶)؛ ۳. سه‌تار (۱۳۲۷)؛ ۴. زن زیادی (۱۳۳۱)؛ ۵. سرگذشت کندوها (۱۳۳۷)؛ ۶. مدیر مدرسه (۱۳۳۷)؛ ۷. نون‌والقلم (۱۳۴۰)؛ ۸. نفرین زمین (۱۳۴۶)؛ ۹. پنج داستان (۱۳۵۰)؛ ۱۰. سنگی بر گوری (۱۳۶۰).

در این مقاله به بررسی دو اثر اول می‌پردازیم و بررسی آثار دیگر را به مجال دیگر موکول می‌کنیم.

### الف. دید و بازدید

مجموعه داستان دید و بازدید اولین کتاب ادبی جلال است. او این کتاب را در اسفند ماه ۱۳۲۴ چاپ کرد؛ یعنی در ۲۲ سالگی. غالب داستان‌های این کتاب به دلیل بی‌تجربگی نویسنده، چفت و بست محکم داستانی ندارند. خود جلال در مصاحبه با شمیم [نام شخصی است] دربارهٔ این کتاب گفته است:

«... دید و بازدید ... و نوع کارهای این‌طوری رویش گفتند گزارش ... این گزارش، یک کمی سرسریه؛ یعنی گزارش آدمی است که فقط توی «دید و بازدید» می‌تونه بکنه؛ نمی‌تونه عمیق باشه» (آل‌احمد، بی‌تا: ۶۹).

اما برخلاف این ویژگی کتاب، چون داستان‌های آن مانند دیگر داستان‌های جلال، انعکاسی از اوضاع زمانه و زندگی اوست برای محققان و علاقه‌مندان قابل توجه و در نوع خود برای هر خواننده‌ای

جذاب است. کتاب دید و بازدید شامل ده داستان کوتاه است. «برگردان این محیط مذهبی [محیط مذهبی‌ای که جلال در آن بزرگ شد] را در دید و بازدید می‌شود دید و در سه‌تار و گُله به گُله در پرت‌وپلاهای دیگر» (آل‌احمد، ۱۳۷۶: ۶۹).

و اما در ادامه، داستان‌های این مجموعه را مختصراً بررسی می‌کنیم.

### دید و بازدید عید

#### خلاصهٔ داستان

راوی برای دید و بازدید عید به خانهٔ چند نفر دوست و آشنا از اقشار مختلف می‌رود. او در هر خانه به تناسب اهل آن، با اصطلاحات و کلمات ویژهٔ صاحبخانه پذیرایی می‌شود و با بحث‌ها و صحبت‌های خاص آنها روبه‌رو می‌گردد. راوی در گیرودار بازدید عید و در اتوبوس، پروین شلی را می‌بیند و شاهد گریهٔ تنهایی و یا غم و اندوه ناآشنای اوست.

#### نقد داستان

دید و بازدید عید گزارش‌گونه یا خاطره‌گونه‌ای است که شاید برای چاپ در نشریه‌ای تنظیم شده است و جز پایان احساسی‌اش ویژگی داستانی ندارد. راوی و شخصیت داستان، که داستان را از زاویهٔ دید اول‌شخص (من‌راوی) روایت می‌کند، انگار خاطرات دید و بازدیدش را نوشته است. نقطهٔ برجستهٔ داستان، پایان آن است که زن غریبه به راوی معرفی می‌شود و شخصیت داستان با او همدردی می‌کند؛ ولی چون این زن برای خوانندهٔ عام آشنا نیست، همدردی با او را باعث نمی‌شود و حسی را بر نمی‌انگیزد.

#### واقعیت‌ها

داستان دید و بازدید عید به زمان یکی از نوروهای بعد شهریور ۱۳۲۰ و جنگ جهانی دوم تا نوروز ۱۳۲۴ اختصاص دارد؛ یعنی وقتی که متفقین ایران را اشغال کردند.

«... من خودم یک مال‌التجارهٔ کلانم را متفقین در ولایات توقیف کرده بودند ...» (آل‌احمد، ۱۳۷۶: ۱۰).

«... مثلاً تسلیح عشایر که این همه سر زبان‌ها افتاده، من از حوزه انتخابی‌ام برمی‌گردم؛ به وجدان و شرفم قسم می‌خورم که حتی یک قبضه هم پخش نشده ...» (آل‌احمد، ۱۳۷۶: ۸).

راوی در چنین عیدی به دید و بازدید شاعر و ادیب آشنایش، مادر بزرگ و پیرزن فامیل، روحانی سرشناس شهر و یا محله و رئیس اداره‌اش می‌رود و در آنها خواننده با تیپ خاص هر کدام از شخصیت‌ها روبه‌رو می‌شود. داستان دید و بازدید ما را با تیپ آدم‌های سه قشر ادیب، روحانی، مسئول، مادر بزرگان و مردم عادی دههٔ ۲۰ هجری روبه‌رو می‌کند. تعارف‌های پرطمطراق و فضل‌فروشی‌های قشر ادیب و هنرمند، عربی‌زدگی و مقدس‌مآبی قشر مذهبی، دروغ‌گویی و تازه‌به‌دوران‌رسیدگی قشر مسئول، سادگی و نداری قشر عامه و غم و

## از ویژگی‌های مهم آثار جلال این است که بیش از آنکه ویژگی‌های ادبی و داستانی داشته باشند، ویژگی تاریخی و مستند بودن دارند و به همین دلیل، تاریخ و فرهنگ دوران جلال را می‌توان در آثار او خواند و دریافت

اندوه آنها، داستان‌وار و در حجم داستان کوتاه در داستان دید و بازدید  
عید بازگو می‌شود.

### گنج

#### خلاصه داستان

داستان گنج را خاله برای راوی و دیگر شنوندگانش، که کودکان  
و نوجوانان فامیل هستند، تعریف می‌کند. او سرگذشت دختری به  
نام بتول را می‌گوید که چون از سن ازدواج او گذشته است، برای  
اینکه شوهر پیدا کند، به جادو و جنبل متوسل می‌شود. سرانجام او  
با دست‌فروشی به نام مشهدی‌حسن ازدواج می‌کند. مشهدی‌حسن در  
عید نوروز با یکی از دوستانش تصمیم می‌گیرند که شیرینی‌پزی راه  
بیندازند. آنها کاروانسرای متروکی را برای کار خود اجاره می‌کنند؛ ولی  
در اولین کلنگی که برای نصب پاتیل می‌زنند، به گنجی می‌رسند. آنها  
کاروانسرا را می‌خرند و کار و بارشان سکه می‌شود. بتول هم به زندگی  
اشرافی می‌رسد. مشهدی‌حسن در اوج خوشبختی، وقتی با کلی نذر و  
نیاز دارای پسری می‌شود، به بیماری سل مبتلا می‌شود و تمام مال و  
دارایی‌اش صرف دوا و درمان می‌گردد. سرانجام مشهدی‌حسن می‌میرد  
و بتول به بیچارگی می‌افتد؛ دخترش را شوهر می‌دهد و پسرش را سر  
راه می‌گذارد.

#### نقد داستان

در داستان گنج، راوی داستان از زبان خاله سرگذشت بتول را - که  
به حکایت نزدیک می‌شود- برای ما تعریف می‌کند. خاله خودش در  
ماجرای نقشی ندارد؛ همان‌طور که راوی هم نقشی ندارد و گویا خاطره‌ای  
را برای ما تعریف می‌کند. در داستان کوتاه، که بایستی به دلیل کوتاهی  
از آوردن شخصیت‌های زاید پرهیز شود، آوردن این شخصیت‌ها ضعف  
است. هرچند خاله در محله بتول زندگی می‌کرده و نقل ماجرا از زبان او  
به باورپذیری داستان کمک می‌کند، ولی راوی برای ما فردی ناشناخته

است که هیچ کمکی هم به پیشرفت داستان نمی‌کند.  
حکایت خاله ایرادهای منطقی هم دارد؛ مانند اینکه چطور  
مشهدی‌حسن همه آن ثروت افسانه‌ای را برای مداوای بیماری سلش  
خرج می‌کند، به گونه‌ای که بتول بعد از او پسر یکی‌یکدانه‌اش را که  
با آن همه راز و نیاز و جادو و جنبل صاحب شده بود، سر راه می‌گذارد!  
و نیز از پیدا شدن لیره‌هایی به اندازه نعلبکی در گنج گفته می‌شود، در  
حالی که لیره واحد پول اروپایی است و پیدا شدن آن در گنجی تاریخی  
در ایران، آن هم در این حجم، منتهی است.

داستان گنج با همه این حرف‌ها، به دلیل داشتن ماجرای محوری  
و ایجاد تعلیق برای خواننده، داستانی خواندنی است که ما را تا پایان با  
خود همراه می‌سازد.

#### واقعیت‌ها

داستان گنج وقایع سیاسی را در خود منعکس نمی‌کند؛ اما به  
پاره‌ای از جنبه‌های اجتماعی دوران خود اشاره می‌کند. بتول نماینده  
دخترانی از زمان خود است که به دلیل مشکلاتی، سن آنها بالا رفته و  
ازدواجشان دیر شده است. این موضوع در هر زمانی و در هر جامعه‌ای،  
به دلیل نیاز عاطفی زن به جنس مخالف، برای دختران مایه نگرانی  
است و در جامعه‌ای که زنان از نظر درآمد وابسته به مردان هستند،  
مشکل حادتر می‌شود. بتول در این شرایط به هر وسیله‌ای که بتواند  
او را باری دهد، چنگ می‌زند و جادو و جنبل و توسلات مذهبی از  
وسایطی هستند که همواره در این مواقع در بین مردم رواج دارند و امور  
معنوی و متعالی مذهبی را خیلی مواقع با خرافه‌ها در هم می‌آمیزند:

«من خوب یادمه ... روزای عید فطر که می‌شد ... متقالی، چیتی،  
چیزی تهیه می‌کرد و می‌ومد تو مسجد کوچه دردار و وقتی نماز تموم  
می‌شد، پیرهن مراد بخیه می‌زد» (آل احمد، ۱۳۷۶: ۲۸).

«بخیه زدن پیراهن مراد بعد از نماز عید فطر»، عملی خرافه است  
که در متون مذهبی به آن اشاره نشده است؛ حتی دین و مذهب هم  
با این امور خرافی مبارزه می‌کند. روشنفکران آشنا با متون اصلی دین،  
همواره اعمال مردم و حتی عالمان دین را از خود دین جدا می‌کنند و  
چهره واقعی دین را به مخاطبان خود نشان می‌دهند؛ اما بوده‌اند عده‌ای  
که اعمال خرافی عامه و فضل‌فروشی‌ها و ریاکاری‌های بعضی عالمان  
دینی را هم به حساب دین می‌نویسند و با همین‌ها اصل دین را زیر  
سؤال می‌برند. آنچه جلال در کتاب دید و بازدید در نقد مذهب نوشته  
است، از نوع دوم است و متأسفانه او در این مقطع از زندگی خود - یعنی  
سال‌های دهه بیست - به نقد سطحی و غیرکارشناسی مذهب پرداخته و  
مواردی از عادات و رسوم مردم و یا خرافه‌های رایج بین آنها را به اصل  
مذهب نسبت داده و همه را با هم رد کرده است.

خاله داستان هم نمونه‌ای از تیپ زن‌های مسن خانواده‌های ایرانی  
ابتدای قرن حاضر را به نمایش می‌گذارد؛ زنانی که انبانی از خاطره‌ها و  
داستان‌ها را با خود داشتند و بسیار هم شیرین‌زبان بودند. در این دوران،

به دلیل نبود رادیو و تلویزیون، این زنان بسیار محل توجه، بویژه برای کودکان و نوجوانان، بودند.

### زیارت

#### خلاصه داستان

راوی برای زیارت عتبات عالیات رهسپار می‌شود. او که سال‌ها در آرزوی این سفر زیارتی بوده، در انتظار رسیدن به شهر مقدس - که کربلاست، ولی نویسنده به نام آن اشاره نمی‌کند - لحظه‌شماری می‌کند. او که در بین راه با مسافران و همراهانش هم‌صحبت و هم‌نشین است، خاطره‌ها و دیدنی‌های مسیر را بازگو می‌کند. بالاخره کاروان به شهر مقدس می‌رسد و شخصیت داستان، همپای دیگران به زیارت می‌رود. اما پایان داستان به گونه‌ای است که همه آنچه راوی از تقدس و حال و هوای خود می‌گوید انگار پوچ و طنز بوده است.

#### نقد داستان

داستان زیارت با همه تعلیقی که می‌تواند برای خواننده ایجاد کند، از این ویژگی بی‌بهره است و ساده و معمولی پیش می‌رود. تعلیق و دلهره سفرهای کاروانی قدیم و اضطرابی که در آنها وجود دارد، بهترین محمل برای نویسنده بود که با آن، لحظه‌های زیبایی را برای خواننده خلق کند، که این اتفاق نمی‌افتد. اما تنوع فضاها و خاطرات کمک می‌کند تا خواننده به خواندن و ادامه داستان راغب باشد. شخصیت داستان، آدمی سنتی و مذهبی است؛ ولی پایان نامنتظره و بلاهت‌گونه برای این شخصیت، معقول نیست. زمان داستان در صفحه ۴۸ تغییر می‌کند و از گذشته به حال بدل می‌شود، که دلیلی برای این کار به نظر نمی‌رسد. در صفحه ۳۸، بند اول، نویسنده مستقیماً با خواننده روبه‌رو می‌شود و می‌توان گفت او را مخاطب قرار می‌دهد؛ در صورتی که در آثار هنری سعی می‌شود تا حد امکان، نویسنده از دید خواننده مخفی بماند. در صفحه ۳۹، بند ۲، توضیحاتی خارج از داستان آمده که زاید است و در صورت حذف، لطمه‌ای به داستان نمی‌خورد.

در هر صورت، این اولین داستانی است که جلال نوشته و منتشر کرده است و خامی قلم و توصیفات بی‌روح، در جای جای آن نمایان است.

#### واقعیت‌ها

داستان زیارت مجموعه‌ای از آداب زیارت دهه ۲۰ هجری شمسی ایرانیان را به نمایش می‌گذارد و به گونه‌ای دقیق، از شروع حرکت مسافر تا رسیدن به مقصد و زیارت را برای ما بازگو می‌کند.

«سه بار از زیر قرآن و آب و آرد رد شدم و مرتبه سوم، قرآن را بوسیدم و به پیشانی نهادم...» (آل احمد، ۱۳۷۶: ۳۸).

این داستان را جلال از سفر تابستان ۱۳۲۲ خودش به نجف اشرف الهام گرفته است.<sup>۱</sup> پایان طنزگونه داستان تمام رشته‌هایی را که نویسنده در طول داستان بافته است، پنبه می‌کند و توصیف‌های ساده و صمیمی او را در نظر خواننده به هزل بدل می‌کند. جلال بعد از بازگشت از

سفر عراق دچار تغییراتی عمده شد و حتی بدون مهر نماز می‌خواند و گاهی هم با داستان به‌سینه گذاشته. بنابراین توصیفات که او در ابتدای داستان از حال و هوای شخصیت به دست می‌دهد، نمی‌تواند جدی باشد و با پایان لوده داستان، همه را در چشم خواننده بیهوده و هزل می‌کند. از سوی دیگر، یادمان باشد که این داستان در ۱۳۲۴ در مجله سخن چاپ شد، که آن را صادق هدایت و خانلری اداره می‌کردند و اگر داستان صبغه مذهبی داشت و انتقادی در آن نبود، بعید است که هدایت، که خود از منتقدان جدی مذهب در آن روزگار است، اجازه چاپ آن را می‌داد.

### افطار بی‌موقع

#### خلاصه داستان

آمیزرضا مردی پایبند به امور مذهبی است و تشنگی طاقت‌فرسای روزه‌داری را تحمل می‌کند و وقتی فردی را می‌بیند که روزه خود را می‌خورد، تاب تحمل ندارد و حتی با او دست‌به‌بینه می‌شود و کتک‌کاری می‌کند. او مدام نگران این است که نتواند شب‌های احیاء را شب‌زنده‌داری کند؛ ولی همین آمیزرضا، روزی که نمی‌تواند کاسبی خوبی داشته باشد، به کرج می‌رود و سختی راه را به جان می‌خرد تا روزه خود را افطار کند. زن آمیزرضا از شنیدن این ماجرا به شدت عصبانی می‌شود و از پولی که شوهرش برای رفت‌وآمد خرج کرده است، خشمگین می‌شود. آمیزرضا گاهی هم دروغ می‌گوید.

#### تأثیرات

عوام‌زدگی در دین، از اموری بوده که همواره دغدغه صاحبان اندیشه را با خود داشته است. این صاحبان اندیشه اگر عالمان دینی بوده‌اند، در صدد استحکام پایه‌های دینی مردم و عوام برمی‌آمده‌اند و اگر صاحبان اندیشه، از غیرمذهبی‌ها بوده‌اند، عوام‌زدگی در دین، آنها را به نقد مردم و طعنه به آنها واداشته و گاهی کار تا انتساب اعمال عوام و مردم کوچه و بازار به دین و نقد و طرد دین و مذهب پیش رفته است. مجموعه دید و بازدید را جلال در هنگامی نوشته که دیدی نقادانه به مذهب داشته و در حزب توده عضو بوده است؛ حزبی که در منشأ و مبدأ خود، که کمونیسم باشد، دین را افیون توده‌ها می‌دانسته است.<sup>۲</sup> جلال در داستان افطار بی‌موقع به توصیف رفتارهای مذهبی آمیزرضا می‌پردازد و در پرداختن داستانی سعی می‌کند رفتارهای دوگانه او را در برابر خواننده بگذارد. آمیزرضا و زنش نمونه مؤمنان معمولی هستند که خیلی از مواقع با برداشت خود و دیگر هم‌نوعان خود به امور دینی پایبندند، نه با توجه به نص صحیح دین؛ مثلاً زن او با اینکه بچه شیرخوار دارد، روزه می‌گیرد؛ در صورتی که دین به او اجازه داده است که در این مواقع روزه نگیرد و حتی روزه او را ممنوع کرده است؛ چرا که روزه او باعث کم‌شیری و گرسنگی و در نتیجه، گریه‌های ناراحت‌کننده بچه شده است. آمیزرضا هم با برداشت و فهم خود امور دینی خود را انجام می‌دهد. او حتی در انجام امر به معروف و نهی از منکر، پیش‌تر از



دین حرکت می‌کند و دیگران را کتک می‌زند!

یکی از ضعف‌های داستان این است که جلال رفتارها و احساس‌های پاک آمیزضا را از خرافه‌ها و کج‌روی‌ها جدا نمی‌کند و همه را با هم می‌بیند و در پایان داستان نتیجه‌گیری مستقیم و غیرهنری می‌کند:

«ستاره‌ها یا از دیدن این همه نادانی و فقر تاب و توان خود را از دست داده، ناگهان می‌مردند ... یا آنها که خیلی جسورتر و پردل‌تر بودند، همچون کسانی که به آفتاب چشم دوخته باشند، از این همه رنج و مذلت خیره می‌شدند و چشم را از ترس کور شدن، دائماً به هم می‌زدند ... و نمی‌دانم، شاید از این همه بدبختی و جهل به خنده افتاده بودند و ... ما را مسخره می‌کردند» (آل احمد، ۱۳۷۶: ۶۹).

### گلدان چینی

#### خلاصه داستان

مردی که گلدانی آنتیک و چینی دارد، وارد اتوبوس می‌شود و در صندلی آخر، کنار مردی ولنگ و واز می‌نشیند. مرد دوم، محو زیبایی گلدان شده است و برای اینکه گلدان را بهتر ببیند، آن را از صاحبش می‌گیرد. گلدان زیبایی‌های خود را به رخ مرد می‌کشد و او را به شدت سرگرم کرده است که ناگهان بر اثر عبور اتوبوس از پیچی تند، تعادل مسافران به هم می‌خورد و گلدان از دست مرد ولنگ و واز می‌افتد و می‌شکند. صاحب گلدان به شدت عصبانی می‌شود؛ ولی مرد ولنگ و واز در نهایت خونسردی حاضر نیست ضرر گلدان را عهده‌دار شود. صاحب گلدان اتوبوس را برای آوردن پاسبان نگه می‌دارد؛ ولی وقتی از اتوبوس خارج می‌شود، راننده حاضر نمی‌شود کاسبی خود را به خاطر مرد و دعوایش معطل بگذارد و اتوبوس را حرکت می‌دهد. صاحب گلدان نمی‌تواند اتوبوس را متوقف کند و با فریادهایش پاسبان‌ها را دور

خود جمع می‌کند.

### نقد داستان

داستان گلدان چینی از داستان‌هایی است که طرح داستانی منسجمی دارد و از توضیحات زاید در آن خبری نیست. داستان خوب شروع می‌شود و خوب هم تمام می‌شود.

### واقعیت‌ها

داستان گلدان چینی زمان و مکان ندارد و در هر جا و هر زمانی امکان اتفاق افتادن آن هست. از داستان گلدان چینی برداشتی سمبولیک هم می‌توانیم ارائه دهیم: اتوبوس، جامعه‌ای است با انواع مردم، از همه قشر و گروهی، مانند زنان، مردم عادی، مردم کوچه و بازار و مردم تحصیل کرده. راننده (رهبر این جامعه) فردی است که تنها به سود و زیان خود می‌اندیشد. در این جامعه به فردی خواسته و یا نخواستۀ ظلم می‌شود؛ ولی مردم دیگر عکس‌العمل مناسب نشان نمی‌دهند و راننده هم با او همدردی و همکاری نمی‌کند و وقتی مرد برای آوردن عامل قانون می‌رود، همه او را تنها می‌گذارند و حتی به او می‌خندند.

در این داستان هم اشاره‌ای به نقد باورهای مذهبی مردم می‌توانیم ببینیم و آن هم در صفحه ۷۴ کتاب است، که در حالی که گلدان در دست مرد ولنگ و واز است، مرد صاحب گلدان سعی می‌کند آیه «وَ اِنْ يَكَادُ جَلْوَى مَاشِيْنَ رَا يَخْوَانُدُ» بخواند.

### تابوت

#### خلاصه داستان

راوی و شخصیت اصلی داستان در روزی که کار خاصی ندارد، شاهد تشییع جنازهٔ پیرزنی فقیر است که تعداد ۲۰ نفر بیشتر هم تشییع‌کننده ندارد. تابوت و مرگ پیرزن، او را به فکر دربارهٔ مرگ و دنیا و آخرت وامی‌دارد. در بین راه، تابوت به زمین می‌افتد و جنازه به بیرون پرتاب می‌شود و مردم به هر طرف فرار می‌کنند. فردی داوطلب می‌شود و جنازه را به تابوت برمی‌گرداند و دوباره مردم اطراف تابوت جمع می‌شوند.

### نقد داستان

داستان تابوت از نظر طرح داستانی و رعایت ایجاز، ضعیف است. نویسنده در این داستان به دنبال موعظه و بیان دیدگاه‌های خود است و اینکه باید داستان بنویسد را فراموش کرده است. در جای جای داستان، نویسنده (و یا راوی) داستان را بدون دلیل رها می‌کند و به بیان دیدگاه‌های خود دربارهٔ مرگ می‌پردازد. نویسنده همچنین مستقیماً به اظهارنظر دربارهٔ رفتارهای آدم‌های داستان می‌پردازد:

«تابوت روی شانهٔ یک جمعیت ده – پانزده نفری، شاید به برکت کارهای نیکی که میت در مدت زندگانی‌اش کرده بود، تند می‌رفت» (آل احمد، ۱۳۷۶: ۷۹).

این اظهارنظرها غیرهنری است. در صفحه ۸۰ و بعد از یک صفحه، راوی وارد داستان می‌شود، که این تأخیر، که بیشتر به تغییر

راوی داستان می‌ماند، هم منطقی به نظر نمی‌رسد.

در کل، نثر داستان تابوت خام و پختگی لازم را ندارد.

#### واقعیات‌ها

راوی داستان تلوت، بی‌شک خود جلال است؛ جلال سال‌های ۲۲ تا ۲۵ که از پیشینه قلی خود بریده و به دنیایی جدید می‌اندیشد.<sup>۲</sup> او در جوانی شاهد تشییع جنازهٔ پیرزنی فقیر و بی‌کس و کار است. تشییع او را با تشییع جنازهٔ آدم‌های پولدار مقایسه می‌کند و به مرگ و زندگی می‌اندیشد:

«... شانه‌های خود را زیر دسته‌های خشک و سخت تابوت می‌دامد که با وجود ورقهٔ آهن سفیدی که تمام داخل آن را پوشانده است، حتماً چربی مردگانی که سال‌های دراز، اولین قدم‌های این سفر طولانی خود را به سوی نیستی صرف، در این مرکب چوبین شروع کرده‌اند...» (آل احمد، ۱۳۷۶: ۸۷).

جلال در این داستان از مردمی که به طمع ثواب برای تشییع جنازه آمده‌اند، انتقاد می‌کند و باورهای سطحی آنها را که با وجود اعتقاد به آخرت، از جنازه‌های فرار می‌کنند، به نقد می‌کشد.

#### شمع قدی

#### خلاصهٔ داستان

بابا صالح، مؤذن پیرمسجد، هر سال در شب قتل (شب شهادت امام حسین (ع))، بنا بر رسم آن روزها اقدام به روشن کردن و روشن نگه داشتن شمع‌های نذری مردم می‌کند. او از این راه عواید کمی به دست می‌آورد. بابا صالح از آژانی که در سال‌ها قبل بساط او را به هم ریخته و شمع‌های نذری را له کرده است، خاطرهٔ بدی دارد و همواره این خاطره او را می‌آزارد. در شب قتلی که مثل همیشه بابا صالح به شمع‌های خود می‌رسد و عزاداری هم-بعد سال‌ها-آزاد شده است، هیئت عزاداری به مسجد نزدیک می‌شود؛ ولی اتفاقاً سر و کلهٔ دو آژان پیدا می‌شود و مردم از ترس آنها به داخل مسجد هجوم می‌آورند و تمام شمع‌های نذری را له می‌کنند. آژان‌ها که در حال رفتن به خانهٔ خود هستند نه مأموریت، وقتی می‌بینند مردم آن چنان از آنها می‌ترسند، حسابی می‌خندند و رد می‌شوند؛ ولی بابا صالح که آژان سال‌ها پیش را در بین دو آژان می‌بیند، حالش بد می‌شود و و از شدت ناراحتی مریض می‌شود.

#### نقد داستان

داستان شمع قدی از آنجا که تصویر و توصیف ادبی و زیبایی احساس‌ها و رفتارهای بابا صالح است، قابل توجه است. نویسنده به خوبی فضای مسجد و زندگی بابا صالح را در برابر دید ما قرار می‌دهد و ما را به دنیای او می‌برد. اما با پیشرفت داستان و در ادامهٔ آن، خستگی به سراغ ما می‌آید؛ چون داستان از هیجان تهی است و ما را درگیر معما و ماجرای نمی‌کند. نکتهٔ مهم‌تر این است که نویسنده ما را در مرز شک و تردید نگه می‌دارد و ما نمی‌دانیم که او بابا صالح را دوست دارد یا نه؛

آیا نویسنده بابا صالح را نقد می‌کند و یا با او موافق است؛ اما شاید بتوان گفت که نویسنده همراه آژان‌ها به مردمی که آنقدر می‌ترسند، می‌خندد!

#### واقعیات‌ها

داستان شمع قدی دو برهه از تاریخ را شامل می‌شود؛ یکی زمان رضاخان است که به دلیل ممنوعیت عزاداری و تظاهر به رسم‌ها و آیین‌های مذهبی، آژانی با گستاخی تمام بساط بابا صالح را به هم می‌ریزد، و دوم بعد از دورهٔ رضاخان، که برپایی عزاداری‌ها و انجام شاعر مذهبی آزاد می‌شود.<sup>۳</sup> داستان بر ترس و وحشتی که ارتش رضاخانی بین مردم انداخته بود، تکیه دارد. مردم چنان از مأموران نظامی می‌ترسند که با وجود اعلام رسمی آزادی عزاداری، باز هم با دیدن آنها، به داخل مسجد هجوم می‌برند. داستان شمع قدی بیانگر احساس‌های مذهبی مردم دههٔ ۲۰ هجری شمسی است که با سادگی و پاکی‌ای معصومانه پایبند دین و مذهب خود هستند. هرچند دید طنزآمیز جلال را می‌توان در سراسر داستان احساس کرد.

#### تجهیز مَلّت

#### خلاصهٔ داستان

مردم شهر به زندگی عادی خود مشغولند؛ اما قراین خبر از واقعه‌ای شوم می‌دهد. کم‌کم نشانه‌های جنگ نمایان می‌شود و بمباران شهر بی‌دفاع آغاز می‌گردد. مردم که هیچ چیز از دفاع و مواجهه با بمباران هوایی نمی‌دانند، به هر طرف فرار می‌کنند؛ فرار، تنها راه برای همه است. زنان در حمام نیز سراسیمه به هر طرف می‌گریزند و تنها پیرزنی در حمام و به دور از گیرودار جنگ، به نقل خاطرهٔ خود مشغول است. جنگی بزرگ شروع شده و مردم، بی‌دفاع و بی‌آمادگی و تجهیز رها شده‌اند.

#### نقد داستان

داستان تجهیز مَلّت داستانی کوتاه است؛ اما شخصیت محوری ندارد و همچنین فضاهای داستان متعدد است برای همین هم از اثرگذاری داستان کم می‌شود. اما توصیف صحنه‌ها دقیق است و نویسنده به هر فضایی که وارد می‌شود، با موفقیت آن را برای خوانندهٔ خود بیان می‌کند. توصیف صحنه‌های شلوغی و گریز به خوبی آمده است و تصاویری زیبا را در برابر ما می‌گذارد.

#### واقعیات‌ها

داستان تجهیز مَلّت آغاز اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و شهریور ۲۰ را در بر می‌گیرد. بعد از مخالفت دولت ایران با ورود متفقین به ایران، آنها با بمباران شدید شهرهای مهم کشور و تجهیزات نظامی ارتش وارد خاک ایران شدند. اشغال ایران در آن سال‌ها یکی از سخت‌ترین روزهای ملت را در پی داشت؛ چرا که قطعی و بیماری را برای مردم ما به ارمغان آورد و رنج و گرسنگی را نصیب ایرانیان کرد. اشغال ایران و بمباران غافلگیرانهٔ شهرها، جان تعداد زیادی از هموطنان ما را گرفت.<sup>۴</sup>

### پستیچی

#### خلاصه داستان

راوی داستان پستیچی، سرگذشت پستیچی محلشان را بازگو می‌کند. او که هیچ‌گاه به پستیچی توجه نداشته است؛ اما به دلیل مرگ دلخراش او، به حرکات و زندگی او دقیق می‌شود و آنها را وامی‌کاود. پستیچی مردی بی‌سواد و معتاد است؛ ولی کار خود را خوب انجام می‌دهد. راوی روزی که پستیچی نامه‌ او را می‌آورد، در خانه نیست تا عیدی او را بدهد و در روزی بارانی که راوی به خانه خود برمی‌گردد، متوجه می‌شود که دیوار یکی از خانه‌ها فرو ریخته و پستیچی زیر آوار مانده است. راوی از اینکه نتوانسته است عیدی پستیچی را به او برساند، ناراحت است.

#### نقد داستان

داستان پستیچی با تعلیق آغاز می‌شود:

«تا آن روز اصلاً به فکر پستیچی، عاقل‌مرد محله‌مان، که نامه‌ها و - اگر هم داشته باشم - بسته‌های پستی مرا می‌آورد، نیفتاده بودم، و من اگر آن واقعه رخ نمی‌داد، شاید باز هم جریان عادی زندگی ما، هم من و هم او، مرا و نمی‌داشت که مثل آن روز کمی به فکر او فرو روم» (آل احمد، ۱۳۷۶: ۱۲۷)

راوی در همین ابتدای داستان، از رخ دادن واقعه‌ای می‌گوید و این خواننده را کنجکاو می‌کند تا واقعه را بداند. اما نویسنده نمی‌تواند کنجکاو خواننده خود را مدام حفظ کند؛ زیرا با توضیحات خسته‌کننده که در تاروپود واقعه تنیده نشده است، خواننده را خسته می‌کند. راوی داستان انگار برای خوانندگان آشناست؛ به حدی که حتی قد افراد را با خود مقایسه می‌کند (ص ۱۳۰)؛ در حالی که نه راوی را می‌شناسیم و نه قد او رامی‌دانیم! راوی در روزی بارانی و کاملاً اتفاقی، با واقعه مرگ پستیچی روبه‌رو می‌شود:

«نمی‌دانم آن روز چه کار داشتم که مجبور شدم با وجود گل و شل، از پس کوچه‌ها به خانه برگردم...» (آل احمد، ۱۳۷۶: ۱۳۲)

در حالی که نیازی به این توضیح اضافه نیست و عبور از «درخونگاه» می‌تواند عادت هر روز راوی باشد.

#### تأثیرات

داستان پستیچی، داستان یکی دیگر از اقشار جامعه ایرانی در دهه ۲۰ هجری شمسی است. پستیچی مردی بی‌سواد است که نشانی نامه‌ها را به خاطر می‌سپارد و بموقع به صاحبانشان می‌رساند. فقر و عایله‌مندی، مانند بسیاری از مردم، گریبان‌گیر اوست و از سوی دیگر، اعتیاد هم دارد. او چشم به عیدی‌های کم و زیاد مردم دارد و زندگی خود را می‌چرخاند؛ اما حادثه او را در بر می‌گیرد و ناخواسته و بی‌گناه زیر آوار می‌ماند. اطرافیان و مردم از مرگ او در بهت و حیرت فرو می‌روند!

#### معرکه

#### خلاصه داستان

آشیخ محمد، معرکه‌گیر است و با مهارت تمام، برگه‌های دعایی را

که دارد، به مردم می‌فروشد. در کنار معرکه او، معرکه‌های دیگری هم برپاست؛ پرده‌خوانی، نقالی و ... در این میان، مارگیری با مار عجیب و غریب خود وارد معرکه می‌شود و همه مردم را به سوی خود می‌کشد و بساط همه معرکه‌گیران را کساد می‌کند. معرکه‌گیران دیگر با دادن رشوه به پاسبانی، او را وامی‌دارند که معرکه مارگیر را به هم بریزد. بناچار، همه مردم پراکنده می‌شوند و معرکه‌گیران هم به قهوه‌خانه می‌روند تا فردا دوباره بساط خود را بگسترانند.

#### نقد داستان

هرچند شخصیت محوری داستان معرکه آشیخ محمد است، اما در صفحه ۱۴۵ به بعد او رها می‌شود و تأثیر چنانی در داستان ندارد. در داستان گاهی تا یک صفحه توضیحات اضافی می‌آید، که در صورت حذف آنها، لطمه‌ای به روال داستان نمی‌خورد (ص ۱۴۴ تا پایان بند).

#### تأثیرات

داستان معرکه را جلال با نگاه نقادانه به موضوعاتی مانند معرکه‌گیری و دعانویسی نوشته است و مانند دیگر داستان‌های مجموعه دید و بازدید، راوی از منظری طنزآمیز به ماجراهای داستان نگاه می‌کند.

#### لامسی، سببا!

#### خلاصه داستان

در این داستان، راوی به سه مجموعه مذهبی و اجتماعی عصر خود سر می‌زند و ویژگی‌های هر کدام را با اتفاقات روزمره آنها برای خواننده بازگو می‌کند. او که خود یکی از اعضای این جلسات و فردی مذهبی است، خاطره‌گونه، از بگومگوها و حسادت‌های جلسات قرآن و از کار و کاسبی دعانویسی به اسم اسلام و وعظ‌های خمودی آور و اعظ مسجد صحبت می‌کند.

#### نقد داستان

وقتی نویسنده می‌خواهد رفتارهای اجتماعی را نقد کند و محمل کار خود را داستان قرار می‌دهد، نتیجه، داستان لامسی، سببامی‌شود، که از ویژگی‌های هنری و ادبی به کلی خالی است و بدون طرح و ساختار داستانی شکل می‌گیرد.

راوی و شخصیت داستان، آدمی ابله است که درباره معتقدات خود، با دیدی مسخره و طنز صحبت می‌کند و به همین دلیل هم شخصیت‌پردازی درستی ندارد.

#### واقعیت‌ها

جلال قبل از دوران جوانی و ورود به اجتماع و سپس پیوستن به حزب توده، در خانواده‌ای مذهبی رشد و نمو کرد و به همین دلیل و به دلیل اجبار پدر روحانی خود، در جلسات مذهبی و دینی شرکت می‌کرده است. داستان لامسی، سببا تجربه‌های او از شرکت در این جلسات است، که البته کاملاً یک‌جانبه و برای رد آنها دست به قلم برده و زیبایی‌ها و واقعیت‌های مثبت اجتماعات مذهبی را نادیده گرفته است. دعانویسی،

به صورتی که جلال در داستانش نوشته است، از دیرباز در جامعه ما رواج داشته و همواره گروهی نیازهای عاطفی و روحی مردم را وسیله کسب درآمد خود قرار داده‌اند و با تمسک به مذهب و ادعیه مذهبی، مقاصد خود را پیش برده‌اند. واضح است که دعانویسی به این شکل و با این شرایط، در دین اسلام نیامده است؛ اما بسیاری از نویسندگان منتقد معاصر، مانند جلال دهه ۲۰ و ۳۰، این رفتار ناهنجار اجتماعی را به مذهب نسبت داده‌اند و آن را از این منظر به نقد کشیده‌اند.

#### دو مُرده

#### خلاصه داستان

مردی در کنار خیابان مرده است و دو پاسبان با تشریفات خاصی صورت اموال ناچیز او را برمی‌دارند. مردم به نظاره جنازه مشغولند و هرکس عکس‌العملی دارد؛ اما در ساعتی بعد و در خیابانی دیگر، مردم شاهد تشییع مردی پولدار هستند که با کبکبه و دبدبه بر دوش مردم و مستأجرانش حمل می‌شود.

#### نقد داستان

داستان دو مُرده برداشتی دیگر از داستان تائوت همین مجموعه است، با تم و موضوع فقیر و غنی، که جلال موجزتر و خلاصه‌تر به آن پرداخته است. داستان، ماجرای محوری ندارد و در دو اپیزود و یا قسمت روایت می‌شود، که سوژه مرگ و جنازه آنها را به هم مربوط می‌کند. دخالت‌های مستقیم راوی و قضاوت‌های مستقیم او، در داستان مشهود است.

«جمعیت شانه به شانه لای هم وول می‌زدند و بی‌شک اگر مرده ثواب کار بود و اگر ملایکه‌ای چند، از عالم اعلیٰ به تشییع او فرمان یافته بودند، جز اینکه قدم سر مردم دیگر بگذارند، چاره‌ای نداشتند» (آل احمد، ۱۳۷۶: ۱۴۷)

#### واقعیت‌ها

جلال، خود در زندگی و بویژه در کودکی و نوجوانی، مشکل مالی نداشته و مشکلات مالی او در حدی نبوده است که به فقر منجر شود؛ ولی همواره درباره فقیر و غنی و پولدار و نادر دغدغه دارد و از اختلاف طبقاتی جامعه‌اش انتقاد می‌کند. در سال‌های نگارش این داستان هم او عضو حزب توده است و همین طور که می‌دانیم، از شعارهای اصلی این حزب، برابری است. جلال در دو داستان دو مُرده و تائوت تفاوت‌های دو قشر پولدار و فقیر را حتی در مردن بیان می‌کند و به این وضع اعتراض می‌کند. لحن طنزآمیز جلال، در این داستان هم خودنمایی می‌کند.

#### ب. از رنجی که می‌بریم

کتاب از رنجی که می‌بریم دومین کتاب جلال آل احمد است. این کتاب را جلال با توجه به مبارزات حزب توده و در چاپخانه آنها به چاپ رساند:

«حتی شش ماهی مدیر چاپخانه حزب بودم؛ چاپخانه شعله‌ور ... و به اعتبار همین چاپخانه‌ای که در اختیارشان بود، از رنجی که می‌بریم

نویسندگان متعهد همواره در بطن وقایع اجتماع خود حضور داشته‌اند و فعالانه رویدادهای مرتبط با کشور و مردم خود را پیگیری کرده‌اند. آثار جلال، نمایی کلی از عصر او را به نمایش می‌گذارد و یکی از منابع خوب برای تحقیق در تاریخ سیاسی و اوضاع اجتماعی عصر کنونی است

درآمد، اواسط ۱۳۲۶، حاوی قصه‌های شکست در آن مبارزات و به سبک رئالیسم سوسیالیستی» (آل احمد، ۱۳۷۶: ۷۶).

این کتاب از هفت داستان تشکیل شده، که تم اصلی آنها، مبارزان توده‌ای است و همان گونه که جلال خود گفته است، کتابی است کاملاً سفارشی و یا دارای هدف که برای منظوری خاص به نگارش درآمده است و ارزش هنری کمی دارد.

«... یعنی معتقدم که اگه فوت و فن آگاهانه باشه - دیده‌ام یعنی، در آثار خودم تجربه‌ای کردم - ریدمون می‌شه. از رنجی که می‌بریم این‌طوره. تنها کتابی که شاید من اجازه نمی‌دم تجدید چاپ بشه، ... از رنجی که می‌بریم است» (آل احمد، بی تا: ۹۷).

بیشتر داستان‌های این مجموعه دارای طرحی مشابهند و آن اینکه: «یکی از مبارزان را مأموران حکومت دستگیر کرده‌اند و او را تا سرحد مرگ شکنجه می‌کنند و مرگ هم پایان سرنوشت مبارز است». این داستان‌ها به بخشی از مبارزات حزب توده در دهه بیست و بویژه در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ اشاره می‌کند.

جلال در ۱۳۲۲ دانشجوی دانشسرای عالی تهران در رشته ادبیات فارسی شد. او در سال‌های پایانی دبیرستان، با افکار و آرای احمد کسروی و شریعت سنگلجی از طریق مطبوعات حزب توده آشنا شد. او و دوستانش در انجمن اصلاح، شب‌ها به مناظره و گفت‌وگو درباره احزابی می‌پرداختند که مانند قارچ از هر سو روییده بودند. «او در حین تحصیل در دانشسرای عالی، به اتفاق دوستانی همچون امیرحسین جهانگلگو، رضا زنجانی، علینقی منزوی، و هوشیدر، که با یکدیگر انجمن اصلاح را تشکیل داده بودند، در اوایل ۱۳۲۳ دسته‌جمعی به حزب توده پیوستند و پله‌های ترقی و تشکیلاتی را یکی پس از دیگری پیمودند» (میرزایی، ۱۳۸۰: ۸).

خود جلال درباره اینکه چرا به حزب توده پیوست، می‌نویسد:



«روزی بود و روزگاری و جوانی‌ای مدد می‌داد و جماعت عجب مفری می‌خواستند و کتاب‌ها وعده‌ها می‌دادند و جماعت عجب کششی داشت و ناچار تو کوششی می‌کردی تا در آن کوره گدازان جمع بسوزی یا قوام بیایی و به هر صورت، خودت را فراموش کنی و زمختی جوانی را به دست خراط تجربه روزگار بسپاری» (دهباشی، ۱۳۸۷: ۸۰).

حزب توده به دلیل شعارهای دهان‌پُرکنش، که خود را منادی عدالت و برابری و ضد استعماری نشان می‌داد، در دهه بیست، بسیاری از صاحبان اندیشه و قلم و دلسوزان به حال مردم را به خود جلب کرد و با سوءاستفاده از احساسات و علاقه آنها به این مفاهیم عالی، اهداف پس‌پرده و وابسته خود را دنبال کرد. جلال آل‌احمد با آن احساسات جوشان و شخصیت جست‌وجوگر، که از نابسامانی‌های جامعه خود مدام در رنج بود، اگر به چنین حزبی و با این شعارها پیوسته است، جای تعجب ندارد. هرچند حزب توده در مسقط‌الرأس خود به کمونیست و نفی خدا و دین می‌رسید، ولی ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم شواهدی بیابیم که جلال و امثال او در پیوستن به حزب توده چنین مقاصدی را در نظر داشته‌اند. جلال در مسیر جست‌وجوی خود برای یافتن راه درست و کمک به کشور و مردم خود برای رهایی از بدویت شاهنشاهی و عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی به حزب توده پیوست:

«من از همان اول به دنبال معصوم می‌گشتم؛ آخر این عصمت تنها چیزی بوده که همیشه کمش داشته‌ام» (دهباشی، ۱۳۸۷: ۸۷).

داستان‌های مجموعه از رنجی که می‌بریم نثری خام دارند و طرح داستان‌ها پرداخت هنری نشده‌اند و پایانی شعاری دارند.

### پی‌نوشت

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

۱. در سال ۱۳۲۲ جلال، هم‌زمان با اتمام دروس سطح حوزه، دبیرم دارالفنون را هم گرفت. جلال به درخواست پدر، برای ادامه دروس حوزه، در تابستان ۱۳۲۲ (در بیست‌سالگی) از راه خرمشهر راهی نجف اشرف شد تا از محضر درس شیخ آقابزرگ تهرانی - دایی مادرش - و سید محمدتقی طالقانی - برادر بزرگش - بهره‌برد و دروس حوزه خود را در نجف اشرف کامل کند؛ اما خود او از این سفر قصد دیگری داشت و می‌خواست از آنجا به لبنان برود و تحصیلات جدید خود را در آنجا ادامه بدهد. در این سفر، جلال اشغالگران را می‌دید که با فراغت بال، کشور را در اختیار گرفته بودند و فقر و تهی‌دستی مردم را گرفتار کرده بود.

«در بحبوحه جنگ، با حضور سربازان بیگانه و رفت‌وآمد وحشت‌انگیز آنها و قُرُقی که در تمام جاده‌ها کرده بودند تا مهمات جنگِ نفس‌بر، از خرمشهر به استالینگراد برسد ... و مرز در نظر من هنوز ملغمه‌ای است از گرما و عطش و تابش جانکاه خورشید و حضور سربازان استرالیایی، با خالکوبی نقش زنان لخت بر بازوها و قاه قاه خنده‌شان و بطری از پنجره پرت کردنشان».

سفر جلال به نجف اشرف طولی نکشید و او به کشور بازگشت؛ اما

جلال تغییر کرده بود و گاهی دست‌بسته و گاهی بدون مهر نماز می‌خواند و به همین دلیل هم به او انگ لامذهبی زدند و روابط او با خانواده، بویژه پدرش، به سردی گرایید.

۲. جلال در عنوان جوانی با مطالعه مجلات پیمان، مرد امروز، تقریحات شب دنیا و مطبوعات حزب توده، با آثار احمد کسروی و شریعت سنگلجی آشنا شد. این دو نفر، از منتقدان جدی دین و مذهب در آن روزگار بودند و آرای انحرافی زیادی به نسل جوان و جویای تحوّل آن زمان ارائه کردند. احمد کسروی، از چهره‌های اصلی تخریب‌کننده بسیاری از مفاهیم دینی و شیعی، توسط جمعیت فدائیان اسلام کشته شد (۲۰ اسفند ۱۳۲۴).

محمدحسن [غلامرضا] شریعت سنگلجی (۱۲۶۹ یا ۱۲۷۱ - ۱۳۲۲ ش)، از روحانیون مجاز به فعالیت فرهنگی در دوره رضاخان بود. وی دارای نگرشی عقل‌گرایانه بود و به گمان خود، با خرافات مبارزه می‌کرد. آنچه که وی خرافه می‌خواند، همان چیزهایی است که وهابی‌ها آن را خرافه می‌دانند؛ به همین دلیل، حرکت وی نوعی وهابی‌زدگی جلوه می‌کرد.

۳. جلال در اوایل ۱۳۲۳ به حزب توده پیوست. در این باره، خود او می‌نویسد:

«روزی بود و روزگاری و جوانی‌ای مدد می‌داد و جماعت عجب مفری می‌خواستند و کتاب‌ها وعده‌ها می‌دادند و جماعت عجب کششی داشت و ناچار تو کوششی می‌کردی تا در آن کوره گدازان جمع بسوزی یا قوام بیایی و به هر صورت، خودت را فراموش کنی و زمختی جوانی را به دست خراط تجربه روزگار بسپاری».

حزب توده به دلیل شعارهای دهان‌پُرکنش، که خود را منادی عدالت و برابری و ضد استعماری نشان می‌داد، در دهه بیست، بسیاری از صاحبان اندیشه و قلم و دلسوزان به حال مردم را به خود جلب کرد و با سوءاستفاده از احساسات و علاقه آنها به این مفاهیم عالی، اهداف پس‌پرده و وابسته خود را دنبال کرد. جلال آل‌احمد با آن احساسات جوشان و شخصیت جست‌وجوگر، که از نابسامانی‌های جامعه خود مدام در رنج بود، اگر به چنین حزبی و با این شعارها پیوسته است، جای تعجب ندارد.

۴. رضاخان ابتدا با فریب مردم و ابراز پای‌بندی به مذهب، بر کشور حاکم شد. او فروش مشروبات الکلی را ممنوع و نان را ارزان کرد و از زنان خواست عفت عمومی را حفظ کنند؛ اما چیزی نگذشت که تصمیم گرفت با سیاست‌های سطحی و عاریه‌ای خود، کشور را مثلاً به سوی پیشرفت و ترقی سوق دهد. او که به شدت تحت تأثیر فرهنگ و صنعت غربی‌ها بود، با الهام از همتای ترکش، آتاترک، سعی کرد با برداشتی سطحی، کشور را به سوی غربی شدن، که به نظر او جامعه‌ای پیشرفته، صنعتی و ایدئال را شکل می‌داد، سوق دهد. مثلاً او زنجیرزنی در محرم را ممنوع کرد و همه املاک وقفی را به تصرف دولت درآورد. در ۱۳۰۶، کلاه پهلوی به جای کلاه‌های سنتی - به اجبار - جایگزین شد و سال بعد هم پوشیدن کت و شلوار اجباری گردید. جلال آل‌احمد اولین دردمسخرهای حکومت وابسته رضاخانی را در کودکی احساس کرد؛ جلال بدون دغدغه‌های مالی، دوران دبستان خود را سپری می‌کرد؛ اما پدرش،

سیداحمد طالقانی، امام جماعت مسجد پانچار و لباسچی، در سال ۱۳۱۰ حاضر نشد تسلیم سیاست‌های رژیم شود و کارهای محضری و دفترداری خود را دولتی کند؛ برای همین کار، محضر را کنار گذاشت و به امام جماعت و آقای محل بودن اکتفا کرد. سیداحمد که از روحانیان برجسته تهران بود، با بدخلقی‌های خود در این سال‌ها، کودک بازیگوش و باهوش خود را می‌آزرد. ارتش بزرگ رضاخانی که بایستی مدافع منافع مردم خود می‌بود، در این سال‌ها تمام هم و غمش صرف برداشتن چادر و کلاه از سر زنان و مردان می‌شد.

۵. درباره علل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، علی‌رغم بی‌طرفی ایران، نظرهای متفاوتی گفته شده است؛ عده‌ای معتقدند اشغال به دلیل تمایل رضاشاه به آلمان‌ها بود؛ اما قراین تاریخی نشان می‌دهد که این امر برای متفقین فقط بهانه‌ای بوده است و رضاشاه رابطه چندانی با آلمان نداشته و عده جاسوسان آلمان در ایران (۷۰۰ نفر) نمی‌تواند دلیل اشغال ایران باشد و دلیل اصلی، این است که متفقین به سرزمین ایران برای پشتیبانی از روسیه در جنگ با نازی‌ها نیاز داشتند و با بی‌طرفی ایران نمی‌توانستند وارد خاک ایران شوند؛ برای همین هم بدون توجه به مصالح مردم ایران و تبعات خانمان‌سوز جنگ برای مردم کشور، ایران را اشغال کردند.

۶. در ایران تا قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم کشت خشخاش و تولید تریاک به منظور مصرف داخلی بود و مصرف این مواد بیشتر جنبه درمانی داشت و مشکلی به نام اعتیاد در کشور وجود نداشت؛ اما از نیمه دوم قرن نوزدهم، کشت تریاک به عنوان یک محصول ارزآور مورد توجه قرار گرفت. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ایران یکی از اعضای بسیار فعال تجارت جهانی تریاک محسوب و اقتصاد کشور به تولید و صدور تریاک وابسته شد. در سال ۱۹۲۰ میلادی اولین قانون رسمی ممنوعیت مصرف به نام «قانون تحدید تریاک» به تصویب رسید. در سال ۱۳۰۱ قانون منع واردات مواد مخدر تصویب شد؛ تا جایی که پس از تشکیل جامعه ملل، مسئله تریاک مورد توجه جهانی قرار گرفت و ایران به عنوان یکی از تولیدکنندگان اصلی، هدف برنامه کاهش تولید بود. شش سال بعد، یعنی سال ۱۳۰۷، قانون جدید «انحصار دولتی تریاک» از تصویب گذشت، که بر اساس آن، دولت ایران باید به تدریج اراضی زیر کشت خشخاش را کاهش می‌داد. به دنبال گسترش ابعاد مسئله اعتیاد و ناچیز بودن عایدات حاصل از صدور تریاک برای دولت، «قانون منع کشت خشخاش و استعمال تریاک» در سال ۱۳۳۴ تصویب و به اجرا گذاشته شد. با این اقدام، قاچاق هروئین و مورفین به داخل کشور به صورت تجارتی سودمند درآمد و با تصویب قانون تشدید مجازات قاچاقچیان، زندان‌های کشور از قاچاقچیان و معتادان پر شد، اما بر تعداد معتادان و میزان قاچاق افزوده شد؛ به طوری که طی ۶ سال (۱۳۴۴ - ۱۳۳۸) میزان تریاک و هروئین مکشوفه تقریباً به سه برابر رسید (منبع: <http://www.seemorgh.com/culture/default.aspx?tabid=۲۴۸۲&conid=۱۴۳۰۲&mID=۵۴۲۵>) (با تلخیص).

۷. تاریخچه فعالیت احزاب چپ در ایران به انقلاب مشروطه برمی‌گردد؛ اما تشکل سوسیالیستی به نام حزب توده، در سال ۱۳۱۶ شکل گرفت.

رضاشاه به شدت با فعالیت توده‌ای‌ها مخالف بود و به همین دلیل، دکتر ارانی و ۵۳ نفر از یارانش را دستگیر کرد و فعالیت توده‌ای‌ها در زمان رضاشاه عملاً تعطیل شد. با اشغال ایران و تبعید دیکتاتور و ایجاد فضای باز سیاسی حزب توده از اولین احزابی بود که در ۱۳۲۰ با حضور افرادی چون ایرج اسکندری، عبدالحسین نوشین، دکتر رضا رادمنش، احسان طبری، عباس اسکندری، عبدالقدیر آزاد و میرجعفر پیشه‌وری در منزل سلیمان میرزا اسکندری اعلام حضور کرد. مرور مرامنامه ۸ ماده‌ای آنها که در همین سال به تصویب رساندند، نشان می‌دهد که چرا این حزب توانست تعداد بسیاری از ایرانیان را جذب خود کند. مرامنامه حزب با هشت اصل تدوین شد. این هشت ماده عبارت بود از:

۱. حفظ استقلال و تمامیت ایران.
  ۲. برقرار کردن رژیم دموکراسی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی، از قبیل آزادی زبان و قلم و عقیده و اجتماعات.
  ۳. مبارزه علیه هرگونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی.
  ۴. اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبود بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و توده زحمتکش ایران.
  ۵. اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین استفاده توده ملت از کلیه مراکز فرهنگی و بهداشت.
  ۶. تعدیل مالیات‌ها با در نظر گرفتن منافع توده.
  ۷. اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل، از قبیل ایجاد و نگاهداری راه‌های شوسه و تکمیل خطوط آهن.
  ۸. ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران.
- همان‌گونه که مفاد این مرامنامه نشان می‌دهد، در جامعه ایران آن روز که فقر و بدبختی و استعمار و بی‌عدالتی بیداد می‌کرد، این شعارها می‌توانست هر انسان نوع‌دوست و مبهن‌دوست را به خود جلب کند. حزب توده بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به شدت سرکوب شد و سران آن یا تبعید و یا به زندان افتادند. بعد از انقلاب اسلامی، این حزب دوباره فعال شد؛ ولی به دلیل وابستگی ذاتی خود به شوروی، در سال ۱۳۶۲ فعالیت آن تعطیل شد.

#### کتابنامه

- آل احمد، جلال، بی تا، (زبانی شتاب‌زده چاپ پنجم، تهران: چاپخانه مهدی.
- -----، ۱۳۷۶، از رنجی که می‌بریم، تهران: مجید.
- -----، ۱۳۷۶، یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات، زیر نظر مصطفی زمانی‌نیا، تهران: فردوس.
- -----، ۱۳۷۶، دید و بازدید، تهران: فردوس.
- دهباشی، علی، ۱۳۷۸، نامه‌های جلال آل احمد، جلد اول، تهران: نشر به‌دید.
- میرزایی، حسین، ۱۳۸۰، جلال اهل قلم، تهران: سروش.